

قلم را برداشت و نوشت: «به نظر شما دوستی‌های خیابانی خوب است؟» کمی فکر کرد. انگار می‌خواست چیزی در ادامه‌اش بنویسد. اما چیزی ننوشت. کاغذ را برداشت، مچاله کرد و در سطل آشغال انداخت. زیر لب داشت غر می‌زد. - می‌خواهد چه بگوید؟ حتماً می‌خواهد بگوید نه. خب خودشان چی؟ کجا

دوست پیدا کرده‌اند؟ تخم دوستی برایشان کاشته‌اند توی باغچه‌ی خانه‌شان تا رشد کند میوه بدهد و بعد تقدیمشان کنند؟ تازه مگر دوستی، خیابانی و غیرخیابانی دارد؟ اگر شما توی خیابان طلا پیدا کنید، طلا نیست؟ یا چون خیابانی است، نمی‌شود به آن دست زد و باید آن را دور انداخت؟ مگر اصلاً دوستی را می‌توان به خوب و بد تقسیم کرد؟ مگر دوستی بد هم داریم؟ دوست بد که دوست نیست! این را مگر خودت نگفتی؟ این طور نیست؟ اگر دوست خوب است که

دیگر کجا یافتن آن چه فرقی می‌کند؟ یک روز از پدرم پرسیدم: «حرف شما درست. نمی‌شود دست هر کس را گرفت و گفت این دوست من است. اما از کجا بدانم که کسی دوست هست یا نه؟ می‌خواهید دست یک غریبه را بگیرم و بیاورم خانه تا شما او را ارزیابی کنید و بگویید دوست من می‌تواند باشد یا نه؟»

می‌دانم تو می‌گویی که آدم غریبه را به خانه نمی‌آورند. دوست را به خانه دعوت می‌کنند. خب می‌دانی که چه دارم می‌گویم؟ غریبه را کجا بیازمایم؟ توی خیابان؟ توی مدرسه؟ توی میهمانی‌ها؟ کجا می‌توان کسی را برای گزینش و امتحان دوستی انتخاب کرد؟ من می‌دانم تو مشکلات دوستان من نیست. تو دلت برای من می‌تپد. تو می‌ترسی من کم بیاورم. تو نگرانی نکند من اشتباه کنم. به راه کج رفته باشم. من می‌دانم تو همه‌ی این‌ها را می‌دانی. خودت گفتی که باید افراد را بیازمایم. یادت که می‌آید؟

می‌گفتی که کسی نمی‌ایستد تا امتحانش کنی. می‌گفتی تازه اگر بداند داری امتحانش می‌کنی، ممکن است نقش عوض کند. کاری کند که او را نتوانی به راحتی بیازمایی. آدم‌ها موش آزمایشگاهی نیستند که امتحانشان کنی. یادت که می‌آید؟ خودت می‌گفتی اگر کسی با من این کار را بکند، کاری را که نباید می‌کنم. من هم مثل تو هستم پدر! خب به نظر تو پس چه باید کرد؟ تو می‌گویی عجله نکن. هر کس که سر راه تو قرار گرفت دوست نیست. می‌دانم. من هم این را قبول دارم. من کی گفته‌ام که بی‌منطق و معیار کسی را به‌عنوان دوست انتخاب می‌کنم؟ می‌دانی پدر جان، مشکل ما کمی قبل‌تر از

## دوستی‌های خیابانی

پای صحبت مشاوری

حسین اسکندری

این هاست. تو فکر می‌کنی من هنوز کودکم. انگار نمی‌دانی من بچه‌ی دبیرستانی‌ام. یکی دو سال دیگر دانشگاهی می‌شوم. بزرگ شده‌ام. باور کن.

مشکل ما این است که تو به من اعتماد نداری؛ مرا باور نکرده‌ای. من دست‌پرورده توام. تو حتی اگر به روش و توانایی‌ات اعتماد کنی، به من می‌رسی. می‌توانی مرا بفهمی و به من اعتماد کنی. ببین، من درس‌هایم را خوب بلدم. همه را هم از تو و معلم‌انم یاد گرفته‌ام. دوست را باید در شرایط سخت آزمود. دوست کسی است که عاقل باشد. درستکار باشد. خیانت نکند. انصاف داشته باشد. در دوستی کم نگذارد. تو را رشد بدهد. اهل کج‌روی نباشد. باز هم بگویم؟

اما من فرصت تمرین ندارم. چه‌طور این همه معیار را به کار بگیرم؟ تو می‌گویی که گول ظاهر آدم‌ها را نخور. بله این حرف درستی است، اما مگر نباید آن را از نزدیک تجربه کرد؟ من برای ساختن دنیای خودم باید زندگی کردن را تجربه کنم. این‌طور نیست؟ خب کجا؟ خیابان یک گذرگاه است. محل عبور و رفت و آمد آدم‌ها. باید رفت و آمد تا آدم‌ها را شناخت.

می‌دانم می‌گویی دوستی خیابانی راهی است که به خانه ختم نمی‌شود. به کوچه پس‌کوچه‌های مبهمی کشیده می‌شود که نظارت و کنترلی بر آن‌ها نیست. اما پدر مهربان و گل من! فکر نمی‌کنید برای این که دوستی‌ها در کوچه‌ها و خیابان‌ها سرگردان نشوند، باید در خانه را باز کنیم و رفت و آمدها را به خانه بکشانیم تا هم شما و هم من بتوانیم از نزدیک به

ارزیابی درستی دست پیدا کنیم؟ دوستی خیابانی از آن نوع که شما می‌گویید، بد است و از ورود به خانه می‌گریزد. این همان معیاری است که می‌توان رابطه‌ها را با آن نقد کرد. این‌طور نیست؟

اما با همه‌ی این‌ها یادتان باشد، این منم که می‌خواهم دوست انتخاب کنم؛ برای خودم و با معیارهای خودم. تو که نمی‌خواهی به جای من زندگی کنی؟ یا به جای من انتخاب کنی؟ من برای زندگی معیارهای شما را و تجربه‌ی شما را لازم دارم. کمی برایم از تجربه‌هایت بگو. از این که دوستی‌های خیابانی از کی باب شده‌اند؟ چرا دوستی خیابانی به وجود آمد؟ چرا بعضی دوستی‌ها مثل بچه‌های خیابانی هستند؟ آیا به این خاطر نیست که سرپرست ندارند؟ آیا اگر سرپرستی کنیم، نمی‌توانیم از دل این ارتباط‌ها به دوستی‌های خوبی دست پیدا کنیم؟ فکر نمی‌کنی به جای این که تجربه، عقل، بزرگی، استقلال و جوانی خود را به رخ هم بکشیم، بهتر است آن‌ها را به هم گره بزنیم؟

پدر جان! من فکر می‌کنم بیاییم این دوستی را از درون خانه شروع کنیم. اگر من بتوانم با شما دوست شوم، بهتر می‌توانم بیرون از خانه دوستان خوبی انتخاب کنم.

پدر جان! فکر نمی‌کنی دوستی خیابانی به این خاطر شکل می‌گیرد که ما نتوانسته‌ایم دوستی‌های خوبی را در خانه تجربه کنیم؟

